

نگاهی به سیر اندیشه سرداران در زمینه انتخاب رهبر فکری

موسی زرقی^۱

مازیار دولت آبادی^۲

چکیده

یکی از نکات مهم و قابل مطالعه در حکومت سرداران، تأثیر رهبران فکری بر این قیام و نگاه سرداران این قیام به رهبران فکری است که این خود منشأ تحولات بسیاری در این جنبش شده است. آنچه این نوشتار در پی پاسخ به آن است اینکه سرداران سردار چه سیری را طی کرده‌اند تا به این مهم دست یابند که نیاز به رهبر فکری انسجام بخشی مانند شهید اول دارند تا بتوانند اوضاع حکومت خود را سامان دهند؟ برای پاسخ به این سؤال اقدامات هر یک از سران سرداری در زمینه یافتن یک رهبر فکری مورد کنکاش قرار گرفته است تا آخرین سردار خواجه علی موید که به تکامل در این زمینه رسید و در نامه‌ای به شهید اول از ایشان دعوت کرد تا رهبری این قیام را بر عهده گیرد.

واژگان کلیدی: سرداران، رهبران فکری، خواجه‌علی موید، شهید اول

۱. دانشگاه حکیم سبزواری

۲. دانشگاه حکیم سبزواری

مقدمه

از نظر محققین قرن هشتم هجری به‌خاطر جنبش‌های فکری، سیاسی و مذهبی ایرانیان علیه بیگانگان از اهمیت بسزایی برخوردار است که قیام سربداران از جمله‌ی این جنبش‌ها می‌باشد. قیام سربداران در اثر بی‌عدالتی موجود و جورحکام مغول، خوانین محلی، بی‌کفایتی حکومت اسلامی وقت و پیگیری و مبارزه مردم ستمدیده، متدین و شیعه مذهب ایرانی در خراسان به وقوع پیوست. این قیام از لحاظ وسعت بزرگترین، از نظر تاریخی مهمترین و تاثیرگذارترین قیام مردمی در قرن هشتم هـ ق است که موفق به تشکیل دولت شیعی گردیده و به استیلای مغولان که یکصد و بیست سال با بیرحمی تمام و استثمار طاقت فرسا بر مردم ایران حکومت کردند پایان بخشید.

اگر بگوییم اطلاق حکومت سربداران به عنوان اولین حکومت شیعی به صواب نمی‌باشد پر بی‌راه نگفته‌ایم چرا که قبل از سربداران هم حکومت‌های شیعی در شمال و غرب ایران مانند دیلیمان، خوارزمشاهیان و آل بویه وجود داشتند اما حکومت سربداری از دو جهت دارای اهمیت است.

اولاً، سران این حکومت به صورت موروثی تعیین نمی‌شدند و دربار سربداری از هرگونه رنگ و لعاب مرسوم بی بهره بود و ساده زیستی یکی از مهمترین شاخصه‌های سربداران بود. ثانیاً، عامل برپایی این حکومت یک قیام مردمی بوده است به این معنی که عامه مردم مؤمن به مذهب شیعه بودند نه فقط حکام.

همین نشانه‌ها بس، تا این حکومت را از سایر حکومت‌ها و قیام‌های شیعی و غیر شیعی زمان خود متمایز گردانند. با در دست داشتن چنین وجه تمایز و تعریف شاید بتوان به واقعیت نزدیکتر شد.

شاید با دنبال کردن سیر تحولات حکومت سربداران به این تشخیص برسیم که شخصیت‌ها و رهبران مذهبی و فکری قیام بر خلاف وجه سیاسی و انقلابی از آنچنان وجه علمی و فقهی (امامیه) برخوردار نبوده‌اند و همین امر سبب عدم موفقیت آن‌ها در پاسخ‌گویی به سوالات و تأثیرگذاری در جمع کردن تمام نگرش‌های فکری به وجود آمده بعد از پیروزی و تشکیل حکومت گردید.

در اثر حمله‌ی مغولان مناطقی همچون خراسان و مازنداران که در آن زمان از ولایات موثر ایران در امر کشاورزی و دامداری محسوب می‌شدند ویران گردید و به علت کشته شدن ساکنان و فرار آنها از این مناطق شبکه‌های آبیاری و زمین‌های کشاورزی تقریباً نابود گردید که آثار آن تا سالیان متمادی بجا ماند. همچنان که حمد الله مستوفی در نزهته القلوب تایید می‌کند که آثار ناشی از حمله‌ی مغول در گرگان حتی در زمان او نزدیک به هفتاد سال بعد هم باقی مانده بود.

به طوری که مورخان دوره ایلخانی نوشته اند، مالیات‌های وضع شده این دوره که در مواقع مختلف و اعیاد و اتفاقات متفاوت از مردم وصول می‌گردید به پنجاه و سه مورد در سال می‌رسد. این یکی از غیر انسانی ترین قوانین در تاریخ به شمار می‌رود که آن را می‌توان به نابسامانی و آشفتگی‌های مذکور افزود. (کشاورزی و مناسبات ارضی ایران عهد مغول، پطروشفسکی، ۷۷۰-۷۱۰، ۱۳۵۱) حال می‌توان تصور کرد که مامورین و مستوفی‌ها برای اخذ مالیات‌ها چگونه با مردم فلاکت زده شهرها و روستاها برخورد می‌کردند، که این خود رفته رفته واکنش مردم فقیر و بلا کشیده این مناطق را به دنبال داشت.

در این میان با توجه به تمام آشفتگی‌های موجود تسلط خلفا و حکام اسلامی بر نواحی مورد هجوم کمتر شده که این امر سبب گردید مردم سرزمین‌های اشغالی جرات بیشتری برای بروز عقاید خود پیدا کنند. مذهب شیعه امامیه که بزرگترین فرقه شیعیان است از این سیر مستثنا نمی‌باشد و این تحرکات تا حدی پیشرفت که دربار و شاهان مغول از آن مصون نمانده و متاثر از این جریان‌ها گردیدند. نمونه بارز آن تاثیر بزرگان شیعی همچون تاج‌الدین آوجی و جمال‌الدین مطهر بر الجایتو می‌باشد (زبده التواریخ، ۱۵-حقیقت، ۱۳۶۰، ۵۴) گرایش به مذهب شیعه دوازده امامی توسط خان مغول بر اثبات این مدعا کفایت می‌کند

طرح مسئله :

سوالی که مطرح شده سعی بر این است تا به آن پاسخ مناسبی داده شود این است که قیام سرداران چه سیری را طی کرد تا آخرین سردار سردار به این نتیجه برسد و از فقیه تراز اول امامیه عصر خویش دعوت نماید.

رهبران فکری قیام

به علت عدم دستیابی قاطع امویان و عباسیان بر مازندران و گیلان فعلی این مناطق «دیلیم، طبرستان» مأمنی برای علویان مهاجر قرار گرفت. همین امر سبب علاقمندی دیالمه به علویان گردید، در نتیجه نخستین حکومت علوی زیدی «آل بویه» در قرن سوم پایه گذاری شد. افزایش ارادت مردم این دیار به آل علی باعث رشد رهبران شیعه امامی «ابن شهرآشوب، شیخ طبرسی» در این مناطق گردید. (روضه‌الصفاء- به نقل از حقیقت، ۱۳۶۱، ۹۹)

شیخ خلیفه مازندرانی رهبر فکری نهضت سربداران در این دیار پرورش یافت. او شاگرد بالوی زاهد یکی از رهبران فکری زمان بود. او با مشاهده فقر، بی عدالتی و ظلم موجود در دستگاه حاکم با سوالاتی مواجه شد، هنگامیکه استادش «بالوی زاهد» را از پاسخگویی عاجز یافت ترک دیار کرد (تاریخ طبرستان و رویان و مازندران ۲۴۳- به نقل از پطروشفسکی، ۳۰، ۱۳۵۱) وی به سمنان نزد عارف بزرگ عصر خویش شیخ رکن‌الدین احمد بیابانکی سمنانی ملقب به علاءالدوله یکی از برجسته ترین رهبران فکری اواخر قرن هشتم شتافت. (روضه‌الصفاء، ۱۰۸۱- به نقل از پطروشفسکی، ۳۰) مدتی شاگردی شیخ رکن‌الدین نمود و در علم تفسیر و عرفان چیره دست گردید او قرآن را خوب می‌خواند. روزی شیخ علاءالدوله از شیخ خلیفه پرسید که پیرو کدامیک از مذاهب اربعه است، شیخ خلیفه که عارفی شیعه مذهب بود پاسخ گفت آنچه من می‌جویم از این مذاهب بالاتر است. شیخ علاءالدوله که شافعی متعصب بود از این سخن برآشفت و دواتی که پیش روی او بود برداشت و چنان بر سر شیخ خلیفه زد که بشکست (حافظ ابرو - به نقل از پطروشفسکی ۱۳۵۱، ۳۰). پس از این شیخ خلیفه از سمنان به قریه بحرآباد از قراء جوین رفت و به حضور غیاث‌الدین هبه‌اله حموی رسید. (روضه‌الصفاء، ۱۰۸۱- به نقل از پطروشفسکی، ۳۱). و باز هم مرادش حاصل نگردید. سپس راهی سبزوار شد که بیشتر مردم آن شیعه و طرفدار آل علی بودند.

در مسجدجامع سبزوار ساکن گردید و چون قرآن را با صوتی خوش می‌خواند طرفدار بسیار پیدا کرد و شروع به تبلیغ نمود (حافظ ابرو، ۴۷۴- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۳۱، ۳۲ و ماسوناسمیت، ۱۳۶۱، ۵۷، ۵۶). فقهای اهل سنت سبزوار بر او سعایت ورزیده و این امر سبب بروز اختلاف بین فقهای شیعه طرفدار شیخ و فقهای سنت گردید. لذا فقیهان سنی مذهب نامه به ابوسعید، ایلخان مغول نوشته و خواستار مرگ او گردیدند، ایلخان در جواب نوشت هیچگاه

متعرض طایفه‌ی درویشان نمی‌شود پس حکام خراسان خود به مصلحت عمل کنند. (حبیب السیر، ۳/۳۵۹- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۳۳). این خودچراغ سبزی به دشمنان شیخ محسوب می‌شد تا او را به طریقی که می‌خواهند، بردارند.

القصة سعایت فقیهان سنی و ظلم حکام کارساز افتاد و در اجرای این منظور در ۲۲ ربیع الاول سال ۷۲۶ هـ. ق شبانه وی را در مسجد حلق آویز کردند. (خشتی چند در زیر ستون بر یکدیگر چیده دیدند چنانچه شخصی خود را به ریسمان آویخته باشد) (روضه‌الصفاء، ۵/۶۰۵- به نقل از حقیقت، ۱۳۶۰، ۱۲۹) و چنین وانمود کردند که شیخ خلیفه خودکشی کرده است شاگردان شیخ صبح با جنازه رهبر فکری خود در مسجد روبرو شدند و همین کافی بود که مردم سبزوار را بر علیه ظلم موجود به تکاپو وادارد.

شیخ حسن جوری بعد از اتمام تحصیل علوم دینی عنوان مدرس گرفت. وی که از دوستان آل علی (ع) بود پس از آشنایی با افکار شیخ خلیفه عزم سبزوار نمود و بر دیگر شاگردان شیخ خلیفه پیشی گرفت. شیخ خلیفه که واقف به انجام کار خویش بود پنهانی شیخ حسن را به جانشینی خویش برگزید. پس از قتل شیخ خلیفه، ماندن در سبزوار را به مصلحت ندید و به سفر پرداخته، مردم را به طریق شیخ خلیفه دعوت می‌نمود. تبلیغ شیخ حسن به شیوه صوفی‌گری و رنگ تشیع داشت هر کس مریدوی می‌شد نامش را در دفتری نوشته و می‌گفت حالا وقت اختفاست، آلت کار زار آماده کرده منتظر باشید. نفوذ کلام شیخ در مردم کارساز افتاده و مریدان بسیار جمع نمود. (روضه‌الصفاء، ۱۰۸۳- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۳۴)

در واقع شیخ خلیفه و شیخ حسن را می‌توان در اویش و صوفیان شیعه دانست که- بپیوند تصوف سنی به تعالیم عدالتخواهی امامیه، آنرا از بی‌عملی و انفعال در آوردند. آنها در مبارزه علیه ایلخانان مغول، زمینداران محلی، فقیهان سنی مذهب، به عنوان رهبران فکری و مذهبی در کنار مردم فقیر و فلاکت زده قرار گرفتند.

فقهای سنی خراسان که از نفوذ کلام شیخ حسن بر مردم کوچه و بازار باخبر بودند احساس خطر کرده، نامه‌های فراوانی به ارغونشاه نوشته، درخواست دستگیری وی را نمودند. شیخ در مکاتباتش با ایلخان خود را از برپایی قیام مبرا کرده که این خود نشان فهم سیاسی او در این تکذیب می‌باشد (حافظ ابرو، ۴۷۶- نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۳۵). شیخ در نهایت از ترس آشکار شدن نقشه‌اش ناگزیر به عراق سفر کرد. سرانجام پس از یکسال و نیم به خراسان برگشت و

همچون گذشته به سفر پرداخت تا اینکه همراه جمعی از مردان به عراق عجم هجرت کرد و در دستجرد مقیم گشت. عاقبت بدستور ارغونشاه‌جانی قربانی، دستگیر و در قلعه تاک یا طاق زندانی شد. (روضه الصفا، ۱۰۸۳-به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۳۴، ۳۵)

شهید اول محمد بن الشیخ جمال‌الدین مکی بن محمد بن حامد بن احمد عاملی نبطی جزینی متولد ۷۳۴ هـ ق جزین، شهادت ۷۸۶ دمشق.

همچنان که گذشت سقوط عباسیان شرایط مناسبی برای شیعیان به وجود آورد. در این میان منطقه جبل عامل و حله از موقعیت استثنایی برخوردار بود چرا که اولاً، از دستبرد مغولان در امان ماند، ثانیاً نزدیکی به نجف اشرف، که مرکز فقهای شیعه محسوب می‌شد. از این رو علمای بزرگی در آنجا گرد آمده و با تاسیس مدارس دینی به ترویج فقه شیعه و تربیت طلاب علوم دینی پرداختند. بدین جهت مفاخر بزرگی به جهان اسلام و مذهب شیعه عرضه گردید که شهید اول یکی از آنها یا اگر بتوانیم ادعا کنیم در دوره‌ای سرآمد آنها محسوب می‌شود.

وی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی در جزین جبل عامل به حله مهاجرت کرده و از محضر اساتید بزرگی همچون فخرالمحققین فرزند علامه حلی کسب فیض نمود و به درجه‌ی اجتهاد و نقل حدیث مفتخر گردید. ایشان پس از بازگشت به جزین مدرسه‌ای تاسیس و شاگردان زیادی تربیت نمود.

به نظر می‌رسد سفرهای متمادی و مباحثه با علمای اهل سنت و شیعه سبب تسلط هر چه بیشتر شهید بر فقه اسلامی و امامی گردید، و او را به مامن و ملجاء شیعیان تبدیل کرد، که حسادت فقهای سنت و درباری را به دنبال داشت. وی در دام کینه تیزی آنها گرفتار آمد و زندانی شد. سرانجام به اتهام همکاری با قیام سربداران و سایر قیام‌های همزمان، به کفر و ارتداد متهم گردید و به شهادت رسید. سپس پیکرش را به دار آویخته سنگسار کردند و جسم بی‌جان را سوزاندند. (مقدمه لمعه دمشقیه، ۵۲/۱- مفاخر السلام ۳۳۰/۴ به نقل از امینی، ۱۳۷۲، ۱۸، ۳۲، ۳۵)

مشهورترین اثر شهید، المعه‌الدمشقیه می‌باشد شهید این کتاب را به مدت ۷ روز و در زندان نوشته و به خواجه علی موید هدیه نموده است. این کتاب که تا امروز یکی از مهمترین کتب درسی فقه شیعه محسوب می‌شود در تمام مدارس دینی تدریس می‌گردد. به طوری که می‌توان ادعا کرد تمام فقها و طلاب دینی بعد از شهید شاگرد وی محسوب می‌شوند

همین توضیح مختصر تسلط شهید بر فقه اسلامی و امامیه و تبحر او در نگارش کتب آموزشی و اهمیت این اثر را بر همگان روشن می‌سازد.

آغاز قیام سربداران

دهکده باشتین واقع در جنوب غربی سبزوار که مردم آن شیعه مذهب و از طرفداران شیخ حسن جویری محسوب می‌شدند اولین جایی است که مردمانش از جویری عدالتی به تنگ آمده و دست به قیام علنی علیه حکام مغول زدند که در واقع باعث کشاندن دامنه‌ی قیام به سایر نقاط خراسان شدند.

شرح واقعه آن گونه که مورخان آورده اند چنین است که روزی ایلچیان و ماموران علاءالدین محمد هندو وزیر خراسان برای گرفتن مالیات به قریه‌ی باشتین آمده و در منزل برادران حسن و حسین حمزه که از معتمدان سرشناس آن جا بودند سکنی گزیدند، از آنان شراب و شاهد طلبیدند برادران حمزه که غیرتمند بودند و از یاران و هواداران شیخ حسن جویری رهبر فکری قیام به شمار می‌رفتند، پس از تهیه و آوردن شراب از بابت شاهد عذر خواستند. ایلچیان پس از خوردن شراب در طلب شاهد اصرار کرده و با بی‌شرمی خواستار تعرض به محارم آن‌ها شدند در این زمان برادران حمزه دست به شمشیر برده و گفتند اگر سر بدار دهیم بهتر از این ننگ است و ایلچیان را کشتند (حبیب السیر، ۳/۳۷۵- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۳۹ و حقیقت، ۱۴۰، ۱۳۶۱)

همزمان با این واقعه عبد الرزاق باشتنی، فرزند یکی از بزرگان و از سادات باشتین که نسب از علی بن حسین می‌برد (بیهقی، ۱۳۱۷، ۴۴- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۴۳) که از ماموران مالیاتی ابوسعید ایلخان مغول بود برای جمع آوری مالیات به کرمان رفته و پس از اخذ مالیات به عیش و عشرت همه را حیف و میل کرد. وی در راه بازگشت به سلطانیه در این اندیشه بود که به باشتین برود، و با فروش املاک پدری جوابگوی دیوان باشد که خبر مرگ ابوسعید ایلخان درمیانه راه به او رسید. عبد الرزاق پس از رسیدن به باشتین و آگاهی بر جزئیات گفت بر ما واجب است که برادران حمزه را یاری کنیم چه ایشان با غیرتمندی تمام محمد هندو و ایلچیان را نا امید گردانیدند (تذکره دولت‌شاه، ۲۸۰، به نقل از حقیقت، ۱۳۶۱،

شاید بتوان تصور کرد که عبد الرزاق به دلیل اینکه در دستگاه حکومت خدمت کرده و چون با فنون نظامی آشنا بوده و همان طور که گذشت از بزرگان باشتین محسوب می‌شد مورد اعتماد مردم واقع شده و در جایگاه فرمانده قیام قرار گرفت.

محمد هندو از این رشادت برادران حمزه بر آشفت و برای این که مردم باشتین را در جای خود بنشانند سپاهی مشتمل بر ۱۰۰۰ سرباز مسلح به فرماندهی خواجه جمال‌الدین محمد به باشتین گسیل داشت در این میان عبد الرزاق عده‌ای از جوانان باشتین و نواحی اطراف که به قول میرخواند (خیال رستمی در دماغ داشتند) جمع کرده و به جنگ سپاه هندوی وزیر رفت به طوری که آورده اند جنگ در مقیسه در گرفته و سپاهیان ایلخان شکست خورده گریختند. محمد هندو از این شکست نا امید شد و خبر مرگ ابوسعید او را مشوش نموده و در راه عزیمت از فریومد به استرآباد مورد تعقیب عبد الرزاق و یارانش قرار گرفت، سرانجام در کوهسار کبود جامه گرگان به او رسیدند و بین آن‌ها جنگ در گرفت که در این معرکه هندوی وزیر کشته شد. (روضه‌الضا، ۱۰۸۱، به نقل از پطروشفسکی ۱۳۵۱، ۴۵)

عبدالرزاق پس از آن به سیزوار وارد گشت و خود را امیر خواند و سکه به نام خود زد که آغاز حکومت سربداری در سال ۷۳۸ هـ ق می‌باشد. از این پس مراسم شیعه ۱۲ امامی مرسوم گشت. سپس امیر عبدالزاق در طمع ازدواج به زور، با عروس محمد هندو که راضی به این ازدواج نبود به دست برادر کوچکش وجیه‌الدین مسعود کشته شد (دولت‌شاه سمرقندی ۲۸۰، به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۴۸، و ماسون اسمیت، ۱۳۶۰، ۱۲۳)

امیر وجیه‌الدین مسعود

وجیه‌الدین مسعود پس از عبد الرزاق خود را امیر سربداران نامید. او را در شجاعت و تدبیر برتر از برادرش میدانند چرا که در دوران او حکومت سربداران از ثبات بیشتری برخوردار شد. امیر مسعود بخاطر استحکام دولت خود بفکر افتاد شیخ حسن رهبر فکری قیام را از زندان ارغون‌شاه خلاص کند. در این مورد آنچه از جمع نظر مورخان برمی‌آید آزادی شیخ با توصیه امیر مسعود و توسط مریدان او از قلعه طاق اتفاق افتاد. پیوستن شیخ حسن به امیر مسعود سبب گردید جمع کثیری از مریدانش از اطراف به سربداران بپیوندند که این امر اقتدار سربداران را در پی داشت.

اتحاد موجود وحشت خوانین مغول به‌ویژه ارغونشاه در نیشابور را برانگیخت. (دولت‌شاه، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، به نقل از ماسون اسمیت، ۱۳۶۱، ۱۳۲، ۱۳۳).

امیر مسعود شیخ را چنان اکرام می‌نمود که در مسجد جامع سبزوار ابتدا به نام او خطبه می‌خواندند و شکی نیست که امیر در پی بهره برداری از نفوذ شیخ به نفع خود و حکومت نو پایش بوده (حافظ ابرو، ۴۷۹-دولت‌شاه ۲۸۰- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۵۶). سرانجام این اتحاد، شکست سپاه ایلخانان رادری داشت که برای جنگ با سرداران همپیمان شده بودند. و پیروزی به دست آمده، اعتباری بیش از پیش برای امیر مسعود به ارمغان آورد تاحدی که او را سلطان صاحب قران نامیدند. البته ناگفته نماند که امیر مسعود به ساده زیستی و حمایت از طبقه محروم شهرت دارد. آنگونه که آورده‌اند او در میان ملازمانش و همانند آنان زندگی می‌کرد و در تقسیم غنائم برتری نداشت (مرعشی، ۴۲، به نقل از رفیع، ۱۳۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶) و بازگفته‌اند عدالت چنان در سرزمین سرداری جاری بود که سکه‌های طلا و نقره روی خاک می‌ریخت و تا صاحب آن پیدا نمی‌شد کسی بر آن دست نمی‌زد. (ابن بطوطه ۳۳۴، به نقل از رفیع، ۱۳۶۰، ۱۶۷)

امکان اینکه رفتار امیر مسعود تحت تاثیر تعالیم شیخ حسن و خواست مریدانش صورت می‌پذیرفت وجود دارد همین امر باعث نارضایی طرفداران امیر مسعود «جناح میانه رو» شد که شامل خورده مالکان و طبقه متوسط شهری می‌گردید لذا اختلاف بین آنها و مریدان شیخ حسن «جناح تندرو» که از طبقه محروم و روستایی جامعه بودند بیشتر گردید، تاحدی که شکاف بین دو جناح را نمایان ساخت.

شاید بتوان تصور کرد اختلاف موجود مهمترین عامل شکست سرداران در جنگ با ملک حسین حاکم هرات که منجر به مرگ شیخ حسرت گردید، باشد. بنابراین قوی می‌توان مرگ شیخ حسن را که در اثر ضربت یکی از یاران امیر مسعود به وقوع پیوست به امیر مسعود منتصب دانست (روضه‌الصفاء، ۱۰۸۵- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۶۱ و ماسون اسمیت، ۱۳۶۰، ۱۳۹).

امیر مسعود که گمان می‌برد با وجود علویان و شیعیان درمان‌نדרان برای لشکرکشی به آنجا با مشکلی روبرو نخواهد شد به این امر اقدام نمود، که محاسبات او اشتباه از آب در آمده، سرانجام بدست خوانین محلی که به ایلخان وفادار بودند دستگیر و کشته شد

بعد از امیروجیه‌الدین مسعودده تن دیگری سرداری رسیده و حکومت کردند، که گاهی از جناح تندرو و گاه از جناح میانه رو بودند. لذا هر کدام برای رسیدن به حکومت و اجرای منویات طبقه‌ای که آنرا نمایندگی می‌کردند، بهترین راه را حذف فیزیکی رقیب دانسته و کمر به قتل هم می‌بستند. که این امر تضعیف روزافزون حکومت سربداران و آن گونه که خواهیم دید اضمحلال آن را در پی داشت.

امیران سربداری:

۱- آقا محمد تیمور (محمدای تیمور) که طی قیام مریدان شیخ حسن جوری به رهبری خواجه شمس‌الدین علی کشته شد. (روضه‌الصفاء، ۱۰۸۶، به نقل از پطروشفسکی ۱۳۵۱، ۶۶)

۲- کلو اسفندیار که به علت بی‌کفایتی به دست مردم و به سرکردگی خواجه شمس‌الدین علی به قتل رسید (روضه‌الصفاء، ۶۱۵/۵، ۶۱۶ به نقل از پطروشفسکی ۶۸، و جان ماسون اسمیت، ۱۳۶۰، ۱۵۵)

۳- خواجه شمس‌الدین فضل‌الله به دلیل ناتوانی در مملکت داری پس از برداشت مبلغ هنگفتی از خزانه خود را عزل کرد (دولت‌شاه، ۲۸۱، ۲۸۲- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۶۵، ۶۱)

۴- خواجه شمس‌الدین علی: وی یکی از مقتدرترین سرداران سربدار بود، که در برخورد قاطع با فساد حکومتی به اصلاحات مهمی دست زد و همین امر موجب بازگشت اتحاد نسبی به اردوی سربداران، و به سامان رسیدن اوضاع اقتصادی و امنیت اجتماعی گردید. اما قیام یکی از شاگردان شیخ حسن به نام درویش هندو، و قتل درویش به دست خواجه سبب انشقاق مجدد شد و بهانه خوبی برای دشمنان خواجه فراهم آورد تا اینکه سرانجام خواجه، به دست حیدر قصاب به قتل رسید (روضه‌الصفاء، ۵/ ۶۱۸۶۱۹، دولت‌شاه، ۲۸۳- به نقل از پطروشفسکی ۳۵۱، ۷۱، ۷۲ و جان ماسون اسمیت ۱۳۶۰، ۱۶۱).

۵- خواجه یحیی کرابی: وی به اردوگاه طغاتی‌مور رفته، و با پیش دستی کردن او را کشت. سپس خواجه به دست برادرزن خویش به قتل رسید (روضه‌الصفاء، ۱۰۸۷- به نقل از پطروشفسکی ۱۳۵۱، ۷۷، ۷۸ و جان ماسون اسمیت، ۱۳۶۰، ۱۶۸)

- ۶- خواجه ظهردین کرابی : به علت ناتوانی در امر حکومت و مملکت داری، توسط حیدر قصاب عزل گردید (دولت‌شاه، ۲۸۴- به نقل از جان ماسون اسمیت، ۱۳۶۰، ۱۷۲، ۱۷۳)
- ۷- پهلوان حیدر قصاب: وی به دست پسران امیر مسعود، دومین امیر سرداری کشته شد (روضه‌الصفاء، ۶۲۱/۵- به نقل از جان ماسون اسمیت ۱۳۶۰، ۱۷۳)
- ۸- خواجه لطف الله باشتنی که در دامن پهلوان حسن دامغانی تربیت شده بود و نهایتاً به دست پهلوان حسن کشته شد (دولت‌شاه، ۲۸۵- روضه‌الصفاء، ۵/ ۶۲۱-۶۲۲ به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۸۲ و جان ماسون اسمیت، ۱۳۶۰، ۱۷۴)
- ۹- پهلوان حسن دامغانی : مریدان شیخ حسن جوری به رهبری درویش عزیز مجدی بر علیه وی قیام کردند. و در نهایت درویش چند خروار ابریشم گرفت و به عراق رفت. (روضه-الصفاء، ۱۰۸۸- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۷۷-۷۸ و جان ماسون اسمیت، ۱۳۶۰، ۱۸۰)
- ۱۰- خواجه علی موید:
- او از فرماندهان وجیه‌الدین مسعود دومین امیر سرداری بود که پس از تصرف سبزوار به کمک درویش عزیز و یارانش به امارت نشست و به عنوان آخرین امیر سرداری بیشترین مدت را حکومت کرد. خواجه پس از استیلای بر سبزوار در صدد خلاصی از متحد خویش درویش عزیز بر آمده او را همراه سپاهیان به جنگ معزالدین حسین کرت فرستاد. در بین راه تغییر عقیده داده سپاهیان خود را فرا خواند و دستور دستگیری درویش عزیز را صادر و او را به قتل رساند. ۷۷۷ هـ ق (روضه‌الصفاء، ۱۵۸- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۸۷)
- به نظر می‌رسد قتل درویش عزیز شکاف بین دو جناح موجود را بیشتر کرد. همان طوری که در زمان امیر مسعود قتل شیخ حسن جوری این تضاد را برای اولین بار نمایان کرده بود. این تصور هم‌دور از ذهن نمی‌باشد، شیخیان و مریدان آنها که درویش مسلک بودند برای سرداران دست و پاگیر شده و به آنها اجازه نمی‌دادند تا به شیوه مرسوم حکام وقت حکومت کنند، که این خود دلیلی بر قیام‌های پی در پی در ایش و قتل آنها توسط سرداران می‌باشد.
- سپس خواجه علی موید دستور تخریب مقبره شیخ خلیفه و شیخ حسن را که به زیارتگاه تبدیل شده بود صادر کرد (روضه‌الصفاء، ۱۰۸۹- دولت‌شاه، ۲۸۷- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۸۸) می‌توان حدس زد که شیخیان از خواجه کینه به دل گرفته و در صدد جبران بودند تا حدی که میرخواند می‌گوید (خواجه همیشه در زیر قبا جوشن بر تن می‌کرده)

(روضه‌الصفاء ۱۰۸۸) از این گفته می‌توان برداشت کرد که خواجه هم از قصد مریدان جوریه‌با خبر و بی‌مناک بوده و برای پیشگیری دست به این کار می‌زده است.

شاید بتوان دلیل تخریب مقبره شیخین توسط خواجه را جلوگیری از ترویج خرافه دانست چرا که اهل سنت همیشه شیعیان را جز غلات می‌شمرد و آن‌ها را رافضی خطاب می‌کردند و خواجه علی بن موید برای رفع اتهام از تشیع این کار را کرده است. چرا که وی به علت دینداری و علاقه به مذهب شیعه و ترویج آن شهرت دارد آن چنان که دستور داد هر صبح و شام اسبی آماده بر دروازه شهر نگه دارند تا در صورت ظهور حضرت عصر (عج) ایشان سوار بر اسب وارد شهر شوند (روضه‌الصفاء، ۱۰۸۸-حبیب السیر، ۱۵۷- به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۸۵). همچنین همه مورخین بر تعصب اوبه مذهب شیعه صحه می‌گذارند. نامه‌ای که در آن توسط خواجه از شهید اول دعوت به عمل آمده گویای این تعصب و تعهد او به چهره‌های مذهبی می‌باشد که در این جا به فرازهایی از آن اشاره می‌شود.

محضر مبارک مولای ما آن پیشوای بلند همت با اراده، دانشمند وظیفه‌گذار، فاضل کامل، علامه‌ی روزگار، رهبر ملت‌ها، سر مشق دانشمندان ژرف بین، مقتدای محققان فاضل، روشنگر فرقه‌ها و فرق‌ها، فیصله‌گر راستینی که با موازین اسلام حل و فصل می‌نماید و رای می‌دهد، ... (امینی نجفی، ۱۳۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰)

القاب و عناوین مذکور بیانگر فصاحت خواجه، تعصب و ارادت اوبه اهل بیت (ع)، مذهب شیعه و علما می‌باشد. در واقع خواجه به دنبال کسی است که بادرک عمیق از موازین اسلام به اسنباط احکام بپردازد. فردی که توان شناساندن شیعه امامیه را از سایر فرق موجود داشته باشد بخش دوم نامه در پی بردن به قصد خواجه به ما بیشتر کمک می‌کند.

به عرض آن جناب که پیوسته قبله‌ی صاحب نظران است می‌رسانیم که شیعه خراسان " که خدا در پناه خویش گیرد " تشنه‌ی دیدار شماست و فیض بردن از دریای فضل و دانشتان. بزرگان علمی این دیار از بد روزگار پراکنده گشته و بیشتر یا همه شان تار و مار شده‌اند، و امیر مومنان سلام الله علیه می‌فرماید: شکست برداشتن دین مرگ دانشمند است. ما در میان خویش کسی را که به فتوایش به لحاظ علمی بتوان اعتماد کرد یا مردم بتوانند عقاید درست را از وی فرا گیرند نمی‌یابیم. و از خدای متعال مسئلت چنین داریم که حضرتت به ما افتخار

حضور و افشاندن نور بخشد، تا از عملش پیروی کنیم و از اره و رسمش رفتار آموزیم (امینی نجفی، ۱۳۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰)

در این بخش دقدقه‌های خواجه مشهود می‌گردد اولاًوی باتکیه بر فرمایش علی (ع) فقدان علمای دین را که سبب بروز برداشت هاوسلائق شخصی از دین می‌شود عامل شکست می‌داند. ثانیاً اوبه دنبال شخصیتی است که مورد وثوق جناح‌های مختلف وعامه مردم باشد به طوری که همه بتوانند به او اقتدا کنند کسی که از تفرق و تشتت جلوگیری کرده وموجب اتحاد گردد. ثالثاً وی در نظر داشته شهید با آموزش فقه اصیل امامیه به تربیت طلاب علوم دینی پردازد همچنانکه بعدها در عصر صفویه با ورود علمای جبل عامل این مهم اتفاق افتاد.

خواجه در بخش پایانی کنه تمنیات و اوج نگرانی خود را در عین صداقت بیان می‌کند که:

ما از این نگرانییم که سرزمین ما به خاطر رهبر نداشتن و راهنمایی نشدن، دستخوش خشم الهی گردد و هرگاه لطف فرمایید و با توکل به خدا و پرهیز از عذر آوردن به این جا تشریف بیاورید مزید احسان خواهد شد، زیرا ما الحمدلله قدرت‌ان را می‌دانیم و انشاءالله حق‌ان را می‌شناسیم و بزرگان می‌داریم. از خصال پسندیده و طینت پاکت چنین امید می‌بریم که بر اصرار ورزیدن ما قلم عفو بکشد و سخن درازی ما را ببخشد. و سلام بر امت اسلام. (امینی نجفی، ۱۳۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰)

این بخش نگرانی و درک عمیق خواجه از شرایط موجود را می‌رساند و این که وجود رهبر فکری قوی در تداوم و جلوگیری از فروپاشی حکومت، از چه اهمیتی برخوردار است. نشانی دیگر دال بر فهم خواجه این است که جبل عامل که در آن زمان تحت تسلط حکام عثمانی و اهل سنت بوده جایی نیست که از تمام ظرفیت شخصیت‌هایی همچون شهید بهره برداری شود تا شهید بتواند نظرات خود را درباره‌ی فقه حکومتی شیعه را به امتحان بگذارد. از آنجا که برخلاف مکتب شیعه ایران و خراسان «عراق عجم» که به دلیل اختلاط با تصوف سنی وعدم پایگاه علمی، مکتب شیعه جبل عامل وحله (عراق) مبتنی بر استنباط احکام فقهی بر اساس اصول عملی و علمی آکادمیک بود و به خاطر همجواری بامسیحیت، اکثریت سنی وسایرادیان موجود در این سرزمین از هرگونه افراط وتفریط بر حذر می‌باشد. خواجه علی بن مویدر ابیش از پیش در گرایش به شهید اول مصمم گردانید.

شاید بتوان تصور کرد که یکی دیگر از عوامل این گرایش علاوه بر دوستی و مودتی که بین خواجه و شهید برقرار بوده، شخصیت انقلابی شهید و نوع نگرش او به قیام‌های موجود و این که بر خلاف فقهای حکومتی ایشان جذب هیچ دارالحکومه‌ای نشد و در طول عمرشان همیشه در کنار مردم محروم قرار گرفت که نحوه‌ی زندگی و مرگ و اطلاق لفظ شهید بر ایشان خود موید این مدعا می‌باشد.

القصة پس از قتل درویش عزیز مجدی و اتفاقاتی که ذکر آن گذشت، جوریه در براندازی خواجه علی مصمم شدند تا حدی که شیخ رکن‌الدین برای این امر به شیراز رفته و از شاه شجاع درخواست کمک نمود. شاه شجاع او را یاری کرد و سرانجام در سال ۷۷۹ شیخ رکن‌الدین و مریدان جوریه سبزواری را تسخیر کرده و به نام شیخ خطبه خواندند و سکه ضرب کردند پس از آن خواجه از امیر ولی حاکم مازندران برای دفع این فتنه استمرار طلبید که موافق افتاد و او توانست با کمک وی دوباره سبزواری را از شیخ رکن‌الدین و یارانش باز پس گیرد (حبیب‌السیر، ۱۵۸ - به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱، ۸۹، ۹۰). امیر ولی که متوجه ضعف سربداران شده بود در طمع تسخیر آن برآمده و سبزواری را محاصره کرد در این زمان خواجه از تیمور گورکانی که نسبت به سادات نظر مساعد داشت درخواست کمک نمود. آن چنان که در جهان سیاست و قدرت هدف وسیله را توجیه می‌کند "

تیمور با خواجه توافق کرده و او را به جمع والیان خود پذیرفت که سبب رهایی از شر امیر ولی گردید.

اما این کار خواجه نارضایتی مردم سبزواری را فراهم کرد که خواهان مقاومت در مقابل متعرضان بودند همچنان که امارت خواجه خود مدیون چنین نگاهی و چنان مقاومت جانانه‌ای در برابر تعرض مغولان بود. سرانجام در سال ۷۸۲ حکومت سربداران بدست تیمور منقرض گردید و خواجه علی موید که از آن پس جزء ملازمان تیمور محسوب می‌شد در سال ۷۸۸ در جنگی واقع در لرستان تیر خورد و کشته شد (روضه‌الصفاء، ۱۳۱ به نقل از پطروشفسکی، ۱۳۵۱،

نتیجه‌گیری

اگر بتوانیم حکومت سرداران را به دو دوره تقسیم کنیم یعنی دوره اول از ابتدای قیام تا امارت خواجه علی بن موید و دوره دوم حکومت خواجه علی که نسبت به سایرین بیشتر طول کشید، به این دیدگاه خواهیم رسید که حکومت سرداران از دو جناح عمده تشکیل شده که شیخبان نماینده طبقه محروم آنروز و سرداران نماینده طبقه متوسط شهری و هر دو شیعه مذهب بوده‌اند، که برای استقلال و رهایی از سلطه خارجی (اعراب سنی مذهب و مغولها) با هم متحد شدند اما هیچگاه یک کل واحد محسوب نگردیده و صرف مذهب شیعه نتوانست تضاد آنها را به فراموشی سپارد. چنانچه هر کدام از طرفین برای تسلط بر راس حکومت و اجرای منویات خویش چاره‌ای جز حذف فیزیکی رقیب نمی‌دید، که قتل یازده امیر سرداری در دوره اول را می‌توان تاییدی بر این نظر دانست.

همه این تجربیات کافی بود تا آخرین سردار سرداری خواجه علی بن موید به این نتیجه برسد که شاید تعالیم شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری که علی رغم وجهه علمی از نفوذ کلام بر عامه مردم برخوردار بودند، می‌توانست در اوایل قیام پاسخگوی هیجان موجود در جامعه باشد اما توان حفظ انسجام و پاسخگویی به نیازهای جامعه آنروز و تدوین یک منشور حکومتی جامع و نظام حقوقی کامل که لازمه یک حکومت شیعی مقتدر است تا یارای رویارویی با سایر حکومت‌های موجود باشد، را نخواهد داشت.

لذا وی را بجایی رساند که در تشخیص فقدان چنین رهبری که توان بازگرداندن انسجام به اردوی سرداران را داشته باشد از برجسته‌ترین فقیه امامیه عصر خویش در رفع این مهم استمداد طلبیده و او را دعوت نماید. اکنون باتوجه به توضیحاتی که گذشت میتوان ادعا کرد خواجه علی موید یک قرن پیشتر از صفویه به این نتیجه رسیده بود یا به عبارتی او راهی را پی ریزی کرد که صفویان سالها بعد در آن قدم گذاشته و از آن بهره بردند.

از این رو درک چنین نقیصه‌ای را می‌توان مهمترین وجه تمایز خواجه علی بن موید بر سایر سرداران سرداری دانست تا جاییکه علی رغم تمام کاستی‌های موجود در دوران حکومت او اعم از شورش‌ها، سرکشی‌ها، از دست دادن تصرفات و کوچک شدن حوزه استحفاظی سرداران و سرانجام تسلیم او در مقابل تیمور گورکانی باز هم می‌توان ارزیابی مثبتی از حکومت مقتدرترین سردار سرداری به عمل آورد

منابع

۱. ا، پ، پطروشفسکی، اسلام در ایران از هجرت تا پایان قرن نهم هجری، تهران، ۱۳۵۰
۲. ا، پ، پطروشفسکی، نهضت سربداران، تهران، ۱۳۵۱
۳. ا، پ، پطروشفسکی، کشاورزی و مناسبات ارزی ایران عهد مغول - تهران ۱۳۵۱
۴. ج، ماسون اسمیت، خروج و عروج سربداران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۰
۵. ع، حقیقت، تاریخ جنبش سربداران و دیگر جنبش‌های ایرانیان، ۱۳۶۱
۶. ع، امین زاده، جنبش‌های شیعی در تاریخ ایران، سبزوار، ۱۳۸۴
۷. ع، امینی، شهیدان راه فضیلت، تهران ۱۳۶۲
۸. م، ح، امانی، شهید اول فقیه سربداران تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲
۹. ر، جعفریان، تاریخ تشیع از آغاز تا قرن هفتم هجری، تهران، ۱۳۶۸
۱۰. ر، جعفریان، تاریخ تشیع از آغاز تا قرن دهم هجری، قم، ۱۳۸۰